



اشاره

در تربیت خانوادگی یک بحث تعلیم و یک بحث تربیت عبادی و اعتقادی و حکمی و فقهی بود که حدود بحث‌های فقهی آن مشخص شد.

موضوع دیگر در تربیت خانوادگی تربیت روحی و عاطفی است که مقدماتی را عرض کردیم.

در حوزه تربیت روحی و عاطفی یک بخش محبت و ابراز محبت است که یک اصل اخلاقی مهم و عمومی اسلام است در حوزه خانواده هم مورد توجه قرار گرفته است.

آیا در بحث محبت و ابراز محبت تکلیف شرعی وجود دارد و تا چه حدی است؟

محبت

بحث کلی محبت، در بحث روانشناسی شخصیت به خصوص مطرح شده و آنجایی که بحثی از نیازهای انسان مطرح است. مثلاً هفت هشت ده کتاب روانشناسی شخصیتی که وجود دارد در بخش نیازها و انگیزه‌ها یک بحث نیازهای طبیعی است و یک فصل هم نیازهای فرا طبیعی است در نیازهای فرا طبیعی یا نیازهای ثانویه یا پیشرفته انواع و اقسامی ذکر شده که روانشناس‌هایی مثل و آدلر و هرناهی و آلپورت بیش از همه به این مقوله پرداخته‌اند که انواع نیازها را برای بشر ذکر کرده‌اند مستند به تحقیقاتی که دارند و تقسیم‌بندی‌های متفاوتی از این نیازها انجام شده که یکی نیازهای جسمانی و طبیعی و نیازهای فرا جسمی و فرا طبیعی است هر کدام اقسامی دارد و طبقه‌بندی شده آلپورت روی این کار کرده و دیگران هم کار کرده‌اند از جمله... که چهار پنج طبقه اصلی قرار داده و در هر طبقه تقسیماتی کرده است و نکات مهمی در نظریات شخصیت در باب نیازها و تأثیر این‌ها در شخصیت انسان بیان شده است.

مطالب مهم و اساسی در این کلمات آمده که بخش‌هایی مورد اتفاق این‌هاست البته اختلاف انظار در تئوری‌های شخصیت در روانشناسی وجود دارد. یکی از چیزهایی که تقریباً مورد وفاق است نیاز به حرمت و احترام و کرامت شخص است و اگر این‌ها هم نگفته باشند به نحوی می‌توانیم از آیات و این‌ها استفاده بکنیم.



انواع نیازها و نقش و دیدگاهی که روانشناسی دارد و آنچه می‌شود از قرآن و متون دینی استفاده بکنیم. به‌عنوان مقدمه نیاز به احترام و اکرام و ارزش‌گذاری نسبت به شخصیت و نیاز به دوست شدن، اینکه بشر نیاز دارد که دوست داشته بشود در ارتباط با دیگران باشد در این ارتباط موردعلاقه و اکرام باشد که فی‌الجمله مورد اتفاق بسیاری از روانشناس‌ها هست در منطق اسلام هم این‌طور است؛ البته در تفصیل و جزئیات جای بحث و سخن فراوانی وجود دارد که عمده این بحث‌ها را در تفسیر تربیتی در سلسله مباحث تربیتی در جای خود عرض خواهیم کرد.

اصل نیاز به دوست داشته شدن، نیاز به احترام گذاشته شدن و اکرام و محبت برای بشر امر محرز است هم در منطق دینی هم در تجربه‌ای که خود بشر دارد و هم در دیدگاه‌های مختلف روانشناسی اصل این محرز است. مثلاً این نیاز چه نسبتی با نیازهای طبیعی یا سایر نیازهای فوق طبیعی دارد.

طبقه‌بندی مزلو طبقه‌بندی ویژه‌ای است و جزئیاتی دارد که اختلاف‌نظر هست و از دید اسلام راجع به آنها نیاز به کار بیشتری دارد؛ اما در اصل واضح است و راجع به آن هم بحثی نیست. روانشناسی شخصیت شلت کتاب مشهور متداولی است کتاب‌های دیگری با همین عنوان روانشناسی شخصیت هست و به بحث نیازها پرداخته شده و از جمله نیاز به دوست داشته شدن و نیاز به احترام و اکرام، یک نکته مقدماتی دیگر این است که بشر همیشه به این نیاز دارد در دوران کودکی این نیاز قوی‌تر است؛ نیاز به دوست داشتن و دوست داشته شدن و احترام نیازی است که در دوره کودکی هم وجود دارد بلکه قوی‌تر است و تأثیر زیادی دارد که در روانشناسی شخصیت و در روانشناسی رشد در مراحل رشد به این مسئله اشاره شده است. انسان هرچقدر کامل‌تر بشود یک نوع استقلالی پیدا می‌کند که کمتر این نیاز را حس می‌کند ولی در دوره کودکی فوق‌العاده تحت تأثیر این نیاز و پاسخ گرفتن این نیاز هست.

مقدمه اول

یک مقدمه این است که اصل نیاز به دوستی و محبوب شدن و احترام دیدن نیاز ثابتی است و تقریباً مورد اتفاق است.



مقدمه دوم

مقدمه دوم این است که این نیاز در کودکی هم وجود دارد و نقش زیادی در شکل‌گیری شخصیت و این‌ها دارد. بحث ما در بحث تربیت روحی عاطفی ابتدا در حوزه محبت و اکرام است که در روایات هم به‌طور مستقیم پرداخته شده است.

ادله محبت

با توجه به مقدمات سؤال این است که محبت ورزی و داشتن محبت در عالم قلبی و اظهار این محبت نسبت به کودکان در فضای خانواده آیا وظیفه و جنبه شرعی وجود دارد یا نه؟

ادله عامه و خاصه

ادله عامه که آیه وقایه و مضاره و ائتمار و رساله حقوق یا اخبار تأدیب که پنج شش دلیل عام داریم که همه‌جا آنها را در بحث تربیت خانوادگی مورد بحث قرار می‌دهیم در آنها این موضوع به‌طور ویژه مطرح نشده بلکه وقایه عن النار یا ائتماره و امثال این‌ها آمده است.

استدلال به ادله عامه

استدلال به ادله عامه متوقف بر این است که هر جا بی‌توجهی به این نیاز موجب این می‌شود فرد از نظر شخصیتی مشکل‌دار بشود و ناهنجار بار بیاید و در معصیت و گناه و انحرافات قرار بگیرد واجب می‌شود، اگر در حدی است که ترک آن موجب می‌شود که کمال لازم را نداشته باشد ارائه محبت و ابراز آن مستحب می‌شود. بر اساس ادله عمومی که ما در فقه تربیت خانوادگی داریم که پنج شش دلیل عمومی است باید بگوییم هر جا که فقدان ابراز محبت موجب ابتلای فرد به آسیب روان‌شناختی بشود و او را مبتلای به ناهنجاری‌های شرعی بکند و مبتلای به نوعی ترک واجب یا فعل معصیت بشود اگر چنین احتمال عقلانی در بابش می‌دهد یا اطمینان دارد واجب می‌شود



و باید این اقدام را انجام بدهد اگر در این حد نیست در حوزه مستحبات می‌شود. پس محور اول ادله عامه است و نتیجه ادله عامه هم در محبت و محبت ورزی است.

استدلال به ادله خاصه

روایت اول

ادله خاصه که بخش دوم ادله است باید دید که در روایات راجع به محبت در فضای خانواده و نسبت به فرزندان دلیل معتبری داریم یا نداریم. هفت هشت روایت را می‌شود به نحو دلالت مطابقی و مستقیم یا به نحو التزامی به آن تمسک کرد. اولین روایت، روایت سوم باب هشتاد و هشت ابواب احکام اولاد هست و **عَنِ الصَّادِقِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص «أَحِبُّوا الصَّبِيَّانَ وَارْحَمُوهُم»** - [و إِذَا] **وَعَدْتُمُوهُمُ شَيْئًا فَأَوْفُوا لَهُمْ فَإِنَّهُمْ لَأَيُّرُونَ إِلَّا أَنْكُمْ تَرْزُقُونَهُمْ**^۱ حضرت سه دستور از پیامبر بزرگوار اسلام نقل می‌کند یکی محبت ورزیدن به بچه‌ها یکی رحم و مهربانی داشتن نسبت به آن‌هاست و یکی هم وفای به وعد نسبت به بچه‌ها است.

بررسی سندی و دلالتی روایت

گر چه این روایت هم در کافی و هم در تهذیب و هم در من لا یحضر آمده سندش هم احمد بن محمد و ابن فضال معتبر هستند اما در همه نقل‌ها عبدالله بن محمد بجلی است که توثیق خاصی ندارد؛ و لذا این روایت معتبر نیست.

از نظر دلالتی یک نکته «احبوا الصبیان» است، محبت یک امر قلبی است. دو احتمال در باب احبوا هست: اولاً: مقصود ظاهر اولیه‌اش هست یعنی خود امر قلبی همین‌که از نظر عاطفی و طبیعی در آدم‌ها هست شرع هم توصیه می‌کند که محبت داشته باشید؛

ثانیاً: جایی که می‌گوید محبت داشته باشید در واقع می‌خواهد بگوید محبت را ابراز بکنید.

^۱ - عدة الداعی و نجاح الساعی، ص: ۸۸.



امر قلبی اولاً وجود دارد و گفتن ندارد ثانیاً در عالم قلب چه تأثیری دارد عرفیت ندارد که به آن امر بکنیم. در احتمال دوم شاید مقصود اظهار محبت باشد ثالثاً هر دو را می‌گوید احبوا که می‌گوید در واقع می‌گوید دوستی بورز و این دوستی را ابراز بکن. در احتمال اول منعی ندارد که ظاهر اولیه خود دلیل را بگیریم احبوا یعنی محبت داشته باشید در دلتان نسبت به او علاقه‌مند باشید و محبت بورزید و مانعی ندارد که همان معنای اول که ظهور اولیه‌اش است را بگیریم گر چه ممکن است بگوییم که ابراز و این‌ها را هم می‌گیرد ولی خود امر قلبی را می‌گیرد برای اینکه ظهورش آن است.

شبهه

ممکن است کسی شبهه بکند این امر قلبی اختیاری نیست پس نمی‌شود امر به او تعلق بگیرد.

پاسخ

جوابش این است که بسیاری از اموری قلبی اختیاری است و با مقدمات می‌شود در انسان محبت یا نفرتی ایجاد بشود اینکه محبت و نفرت و اعتقاد و این امور قلبی این‌طور نیست که صرف اینکه این‌ها قلبی شد از حوزه اختیار بیرون برود ممکن است امور قلبی باشد و در حوزه اختیار انسان باشد؛ و لذا باید تصویر بکنیم که امور قلبی بشر به دو بخش تقسیم می‌شود امور قلبی غیر اختیاری و امور قلبی که جنبه اختیاری دارد و به همین دلیل چون امور قلبی اختیاری داریم می‌گوییم آنها در دایره فقه هم قرار می‌گیرد و لذا فقه فقط فقه جوارحی نیست فقه جوانحی هم داریم و به همین دلیل فقه العقیده و فقه الاخلاق را قبول داریم و بسیاری از رفتارهای درونی و باطنی اختیاری وجود دارد و همه آنها می‌تواند متعلق حکم شرعی و احکام خمس باشد، محبت هم یک امر قلبی و امر قلبی است و گاهی ممکن است محبت غیر اختیاری در کسی پیدا بشود اما بسیاری از این‌ها اختیاری است.



آنچه روایت می‌فرماید «هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ وَالْبُغْضُ»^۲، دین جز حب و بغض نیست معلوم می‌شود حب و بغض امر اختیاری است که قوام دین به این حب و بغض است.

تولی و تبری و حب و بغض همه جنبه اختیاری دارد منتهی به اختیاریت مقدمات است، مقدماتش هم یک بخشی معرفت است اینکه کسی نسبت به خدا و اوصاف او معرفت ایجاد بکند یا بر معرفت خودش بیفزاید موجب می‌شود انسان علاقه‌ای به خدا پیدا بکند یا بغض و کینه در خودش ایجاد بکند؛ و لذا مثل بغض و کینه و محبت و عداوت و تولی و تبری و اوصاف روحی و نفسانی، مثل بسیاری از فضائل و رذایل اخلاقی دیگر مثل حسادت و تواضع و غرور چیزهایی است که جنبه‌های درونی دارد و همه می‌تواند اختیاری باشد به اختیاریت مقدمات است مقدماتش چند نوع است؛

یک نوع از مقدمات امور نفسانی مقدمات معرفتی و علمی است یعنی در خودش علم و آگاهی ایجاد می‌کند که آن علم مولد محبت است بخشی هم می‌تواند تمریناتی باشد؛ و لذا محبت مثل بسیاری از اوصاف روحی و نفسانی می‌تواند اختیاری باشد، همان‌طور که اعتقادات و باورها یا علم و آگاهی می‌تواند اختیاری باشد؛ و لذا هم علوم و آگاهی‌های ما و هم باورها و اعتقادات درونی ما هم صفات و خصائص و ویژگی‌ها و فضائل و رذایل اخلاقی و هم یک نوع افعال نفسانی که می‌تواند در ما ایجاد بشود. هر چهار نوع از این امور روحی و باطنی گاهی اختیاری است گاهی غیر اختیاری است؛ و لذا هر چهار قسم در حوزه فقه قرار می‌گیرد، روی مقدمه‌ای که لکل واقعه حکم هر فعل اختیاری حکمی دارد. باید ابواب جدید فقهی پایه‌ریزی کرد که ریشه‌ای در فقه سابق دارد و کم‌وبیش روی آن کار می‌شود.

^۲ - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۶۵، ص: ۶۳.



بحث اول

اولین بحث در دلالت حدیث که محبت باشد وقتی می‌گوید احبوا ظاهرش این است که محبت امر قلبی است که در خود ایجاد بکنید و این امر اختیاری است و باید حمل بر ظاهرش کرد. در هر روایت دیگری که احبوا باشد همین بحث وجود دارد. رساله امام سجاد بود: «وَأَمَّا حَقُّ وَلَدِكَ فَإِنَّ تَعَلَّمَ أَنَّهُ مِنْكَ وَ مَضَافُ إِلَيْكَ فِي عَاجِلِ الدُّنْيَا بِخَيْرِهِ وَ شَرِّهِ وَ أَنَّكَ مَسْئُولٌ عَمَّا وَلَيْتَهُ بِهِ مِنْ حُسْنِ الْأَدَبِ وَ الدَّلَالَةِ عَلَى رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْمَعُونَةَ لَهُ عَلَى طَاعَتِهِ فَاعْمَلْ فِي أَمْرِهِ عَمَلٌ مَنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ مَثَابٌ عَلَى الْإِحْسَانِ إِلَيْهِ مُعَاقِبٌ عَلَى الْإِسَاءَةِ إِلَيْهِ»^۳

توجه به جایگاه او ارتباطی که با او دارد انتصابی که بعد از مرگ او دارد و اینکه خداوند او را به‌عنوان امانت به او داده که باید تأدیش بکند، احساس مسئولیت موجب می‌شود که او را دوست بدارد.

بحث دوم

یک بحث هم صیغه امر است که «احبوا الصبیان» دارد که آیا دلالت بر وجوب می‌کند یا استحباب می‌کند؟ در اصل، دلالت بر وجوب بکند اما ممکن است کسی قرائنی بیاورد و بگوید به خاطر این قرائن «احبوا» وجوبی نیست بلکه استحبابی است. یک قرینه این است که محبت چون امر ذومراتب است امر ذومراتب را نمی‌شود به او الزام کرد محبت ضعیفه‌ای وجود دارد و محبت قوی‌تر و بالاتری وجود دارد و مقوله به تشکیک است؛ علاقه‌مندی و محبت به دیگران امر تشکیکی است و گاهی گفته شده که امور تشکیکی که مراتب زیادی دارد نمی‌شود به آن الزام کرد در بالاترین مرتبه‌ها معلوم است که امکان ندارد یا سخت و دشوار است.

گاهی در فقه قرینه عمومی گفته شده مرحوم آقای خوئی در بعضی بحث‌های فقهی دارند که این مقوله به تشکیک بودن موجب می‌شود ما ظهور امر را از وجوب برداریم، ممکن است کسی یک قرینه خارجی ارتکازی بیاورد و بگوید ارتکاز ما با این سازگار نیست که بگوییم این محبت یک امر واجب است بیشتر به یک امر مستحب

^۳ - وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص: ۱۷۵.



و راجح تناسب دارد از باب ارتکازات عرفی و متشرع‌ای که وجود دارد که ارتکاز متشرع ما پذیرای حکم الزامی در اینجا نیست. نسبت به وجه اول ممکن است کسی این‌طور جواب بدهد همان معادله‌ای که خیلی جاها آن را می‌گوییم که دو ظهور نوعی معارضه دارند که در خیلی جاها در فقه مصداق دارد.

اینجا یک معارضه‌ای بین ظهور امر در وجوب هست و یکی اطلاق محبت است؛ محبت اطلاق دارد همه درجات را می‌گیرد، صیغه امر و هیئت امر ظهور در وجوب دارد این دو را نمی‌شود جمع کرد. تعارضی که خیلی از جاها می‌آوریم خیلی جاها دقیق‌تر است یعنی در یک امر تعارضی بین هیئت و ماده هست، هیئت احبوا امری و هیئت افعلی این می‌گوید واجب است ماده محبت اطلاق با مقدمات حکمت اطلاق دارد یعنی همه مراتب محبت، ولی این دو با هم جمع نمی‌شود چون عرفی نیست که بگویید بالاترین درجه محبت را بورزید.

احتمالات

بنابراین دو اطلاق محبت که همه مراتب را می‌گیرد و وجوب ظهور هیئت افعال در وجوب، عرفاً با هم سازگار نیست آن وقت یکی را به نفع دیگری باید تصرف کرد:

- یا باید بگوییم احبوا یعنی واجب است منتهی چه واجب است؟ همان مرتبه اول که مرتبه عمومی می‌شود، اطلاق آن را برداریم وجوب این را حفظ بکنیم یا این که اطلاق آن را حفظ بکنیم بگوییم احبوا راجح است یعنی یک مرتبه‌اش راجح است و مرتبه بعدی هم راجح تر است و درجات دارد:
- یک احتمال هم این است که احبوا در مشترک استعمال بشود یعنی مرحله اول واجب است مراتب بعدی مستحب است.

در بعضی جاها در تعارض مراحل داریم که یکی را ترجیح می‌دهیم و اینجا نمی‌شود یکی از قرائن را بر دیگری ترجیح داد؛ و لذا اجمال پیدا می‌کند قدر متیقن همان رجحان محبت است نه وجوب پس نکته اولی که گفته شد با این دقت نبود آن می‌گفت چون تشکیکی است نمی‌شود وجوب بگوییم و لذا حمل بر استحباب می‌کنیم ما می‌گوییم با این معادله دقیق اصولی که عرض کردیم حمل بر قدر متیقن می‌شود نه اینکه بگوییم ظهور در استحباب دارد بلکه



به خاطر تعارضی که اینجا وجود دارد و اجمالی که پیدا می‌شود قدر متیقنش رجحان است. اگر کسی ارتکاز قرینه بعدی را بپذیرد با این همراهی می‌کند نپذیرد هم همین استدلالی که ما کردیم کافی است و لذا جمله احبوا الصبيان یک رجحان است البته رجحان مؤکدی هست.

سؤال: به چه دلیلی حمل بر این‌ها بکنیم؟

جواب: به چه دلیلی حمل بر این‌ها بکنیم به دلیل اینکه شما وجوب را أخذ می‌کنید و اطلاق محبت را مقید می‌کنید چرا این را بر او مقدم داشتید چرایش خیلی واضح نیست و لذا اجمال پیدا می‌کند. کسی بگوید چیزهای بیرونی قرینه می‌شود که این مقصود است نتیجه همان استحباب می‌شود. فرض می‌گیریم آن ادله را کسی قبول ندارد یا دلالتی نمی‌کند این دلیل نمی‌تواند بیش از رجحان را افاده بکند. باید دلیل باشد

بحث سوم

مطلب سوم در «احبوا الصبيان» کلمه صبيان است. صبيان جمع صبی است و به غیر بالغ صبی می‌گویند و این اعم از غیر بالغ است و شامل ممیز و غیر ممیز و همه مراتب قبل از بلوغ می‌شود و بعد از بلوغ ظاهراً صبی شاملش نمی‌شود.

بحث چهارم

مطلب چهارم در صبيان این است که این حکم شامل بحث ما می‌شود ولی اختصاص به پدر و مادر ندارد برای اینکه می‌شود بگوییم صبيان یعنی بچه‌ها نگفته اولادتان، تعبیر ولد و ابن و این‌ها ندارد تعبیر صبيان دارد که اعم از این است که بچه خودش باشد یا بچه دیگری باشد؛ و لذا رجحانی که می‌توانیم استفاده بکنیم اختصاص به خانواده و فرزند ندارد و صبيان شامل غیر اولاد هم می‌شود حکم اختصاصی خانوادگی نیست بلکه در روابط بزرگ‌ترها با کوچک‌ترها است.

یک نکته دقیق اینکه دلیل اولویت و فحوا آنجایی است که دلیل آن را نمی‌گیرد دلیل چیزی را می‌گیرد که لا تقل لهما اف بعد می‌گوییم بالاولویه یعنی لا تضربوهم ضرب داخل در لا تقل لهما اف نیست این دلیل اولویت می‌شود



جایی که دلیل اطلاق دارد منتهی آن مصداق واضح است اینجا نمی‌گوییم اولویت و فحوا و این‌ها مصداق واضح است؛ و لذا دو دلالت نمی‌شود یک دلالت است منتهی در یک جا واضح‌تر است در یک جا خفی‌تر است. این یک روایت است که اگر کسی روایات کامل الزیارات را بپذیرد سندش تمام می‌شود در بحث رجال کامل الزیارات را معمولاً قبول نداریم اواخر تردیدی پیدا شده که شاید راهی برای توثیق عام کامل الزیارات وجود داشته باشد که انشاءالله در بحث فقهی مکاسب آن را بحث خواهیم کرد. ولی صحت و سقم روایت مبتنی بر نظریه توثیق عام کامل الزیارات است دلالتش هم حداقل رجحانی مطلق نسبت به کودکان می‌گوید.

روایت دوم

روایت دوم چهارمین روایت این باب است و عن علی بن ابراهیم عن ابيه عن بن ابی عمیر امن ذکره روایت در فروع کافی و من لا یحضر و ثواب الاعمال آمده و در همه مرسل است. ابن ابی عمیر امن ذکره عن ابی عبدالله علیه السلام که امام صادق فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ لَيَرْحَمُ الْوَالِدَ لِشِدَّةِ حُبِّهِ لَوْلَا»^۴

بررسی سندی و دلالتی روایت

در بحث سندی راه قبول روایت این است که کسی مرسلات ابن ابی عمیر را بپذیرد و کسانی هم که مرسلات ابن ابی عمیر را نپذیرند که ما متمایل به همین نظر هستیم این روایت خالی از ضعف نیست. از نظر دلالتی یک نکته این است که بیش از استحباب نمی‌شود استفاده کرد «إِنَّ اللَّهَ لَيَرْحَمُ الْوَالِدَ لِشِدَّةِ حُبِّهِ لَوْلَا» از آن بیش از استحباب مؤکد نمی‌شود استفاده کرد علی‌رغم اینکه اینجا این جمله چند تأکید دارد این دارد و لام دارد اما هیچ‌کدام در حد وجوب نمی‌رسد علتش هم بحثی است که گاهی ما در روایات امری داریم امری ظهورش وجوب و حرمت و الزام است الا با قرائن خارجی، اما در خیلی از روایات آثار و پیامدهای منفی یا آثار و پیامدهای مثبت یک کار خوب را بیان می‌کند؛ به‌طور کلی نمی‌شود گفت بیان آثار منفی یا مثبت یک عمل دلالت بر

^۴ - عدة الداعی و نجاح الساعی، ص: ۸۸.



و جوب می‌کند بلکه انواعی دارد؛ اگر این پیامدها اخروی از قبیل عذاب باشد و بگوید اگر این کار را ترک بکنی جهنم می‌روی معلوم می‌شود واجب است یا اگر این کار را انجام بدهی جهنم می‌روی معلوم می‌شود که حرام است امرونهی نیست، فقط پیامد منفی است.

پیامدهای منفی و مثبت

۱- قسم اول این است که پیامد منفی عذاب جهنم باشد که آنجا می‌توانیم الزام به دست بیاوریم ولو امرونهی نیست بلکه این الزام قوی‌تر از امرونهی می‌شود.

۲- نوع دوم پیامد منفی مادون جهنم است یعنی سختی‌ها و عذاب‌هایی که مثلاً در قیامت یا قبر یا برزخ است، راجع به این هم حکم کلی نمی‌شود داد، گاهی بیان طوری است که انسان می‌تواند بگوید حرام یا واجب است ولی گاهی یک نوع درجات خفیفه‌ای از سختی در قبر یا قیامت می‌شود که با کراهت هم قابل جمع است؛ و لذا موردی باید تصمیم گرفت. این هم قسم دوم است که عذاب مادون جهنم است که دو قسم می‌شود و نمی‌شود کلی گفت.

۳- قسم سوم پیامدهای مثبت اخروی است چه بهشت و رضوان الهی چه آسایش‌های در مراحل برزخ و قیامت؛ از این‌ها بیش از ترجیح بیرون نمی‌آید صد تا دلیل بگوید اگر این کار را بکنی بهشت می‌روی این می‌تواند واجب باشد و انسان را به بهشت ببرد یا مستحب باشد یا اگر این کار را ترک بکنی بهشت می‌روی می‌تواند ترک حرام یا ترک مکروه باشد این لازم اعم است. یا اگر این کار را بکنی راحتی و آسایشی در شب اول قبر داری یا ائمه سراغت می‌آیند یا در قیامت سریع‌تر از این چیزها عبور می‌کنی. چه گشایش‌ها و نعم اخروی از قبیل بهشت و نعم بهستی باشد چه سایر گشایش‌های در مراحل بعد از احتضار باشد این‌ها بیش از ترجیح نمی‌رساند یا از ترجیح استحباب بیرون می‌آید یا کراهت.

۴- قسم چهارم پیامدهای مثبت یا منفی معنوی ولی در همین دنیا است؛ مثلاً اگر این کار را بکنی توفیق به نماز شب پیدا می‌کنی یا یک صفای روحی پیدا می‌کنی چیزهای معنوی در این دنیا است گر چه درنهایت با



آخرت هم ارتباطی برقرار می‌کند ولی ناظر به این دنیا است. از این‌ها معمولاً رجحان استفاده می‌شود اعم از وجوب و استحباب یا حرمت و کراهت است.

۵- قسم پنجم پیامدهای مثبت و منفی دنیوی است مثلاً آن کار را بکنی عمرت کم می‌شود یا عمرت زیاد می‌شود یا نور چشمت زیاد می‌شود یا اگر جامعه این کار را بکند زلزله می‌آید، چنین کارهای مثبت و منفی دنیایی هم اعم از وجوب و استحباب یا حرمت و کراهت استفاده می‌شود الا اینکه قرائن خاص باشد. این پنج قاعده است امرونهی یا جمله خبریه به جای امرونهی دلالت بر حرمت می‌کند با قرائن استحباب و کراهت می‌شود اما اگر جمله‌های خبریه‌ای است که پیامدهای کار را می‌گوید پنج قسم است و بعضی دلالت بر وجوب و حرمت دارد که قسم اول باشد بقیه اعم از الزام و غیر الزام است و تعیین یکی از اقسامش موردی است ممکن است جایی قرینه خاص باشد ولی اگر قرینه خاص نباشد اعم است. این بحث را در اصول در ادامه امرونهی باید مطرح بکنند که نیست.

به بحث کبروی برگردیم «إِنَّ اللَّهَ لَيَرْحَمُ الْوَالِدَ لِشِدَّةِ حُبِّهِ لَوْلَا» خدا به بنده‌اش رحم می‌کند یرحم اطلاق دارد هم رحم دنیایی را می‌گیرد هم اخروی را می‌گیرد ولی چه اخروی باشد چه دنیوی باشد هیچ‌کدام مشمول قاعده اول نیست که وجوب و حرمت در بیاید در قاعده‌های بعدی می‌آید که دنیوی و اخروی است و یک نوع گشایش و ثواب است یا اگر بگوییم دنیا را هم می‌گیرد گشایش‌های دنیایی است و از هیچ‌کدام وجوب و استحباب بیرون نمی‌آید ولی از آن رجحان شرعی استفاده می‌شود. نمی‌گوییم استحباب می‌گوییم رجحان که با وجوب و استحباب سازگار است منتهی مادامی که دلیل بر وجوب نداشته باشیم استحباب می‌شود نه اینکه به استحباب فتوی داد خیلی مهم است یعنی وقتی کسی می‌خواهد فتوی بدهد نمی‌تواند بگوید مستحب است می‌تواند بگوید راجح است چون دلیل اعم را دلالت می‌کند. دلالت این دو روایت بر رجحان دلالت‌های خوبی بود اما سند هر دو خالی از ضعف نبود گر چه در هر دو آراء رجالی وجود دارد که معتبر می‌دانند ولی ما تقریباً هیچ‌کدام را معتبر نمی‌دانیم.

و صلی الله علی محمد و آله الاطهار